

## پندار تعارض در نصوص امامت

حجت الاسلام و المسلمین علی ربانی گلپایگانی<sup>۱</sup>

تاریخ تحویل: ۸۷/۱۱/۲۷

تاریخ تأیید: ۸۸/۱/۹

### چکیده

امامت امیر المؤمنین، علی علیه السلام بر پایه نصوص بسیاری از کتاب و سنت استوار است؛ آیاتی چون آیه ولایت (مائده: ۵)، آیه اکمال دین (مائده: ۵)، آیه تبلیغ (مائده: ۵)، آیه مباحله (آل عمران: ۳)، آیه اولی الامر (نساء: ۴)، و روایاتی مانند حدیث غدیر، حدیث منزلت، حدیث الدار، حدیث ثقلین، حدیث نور، حدیث مشابهت با پیامبران، حدیث مدینه العلم و آیات و روایات بسیار دیگری که در کتاب‌های کلام و عقاید شیعه بیان شده است. در این میان، عده‌ای از اهل حدیث و گروهی به نام «بکریه»<sup>۲</sup> آیات و روایاتی را به عنوان نصوص خلافت ابوبکر مطرح کرده‌اند و شماری از متکلمان اهل سنت نیز - با این که به نص درباره خلافت ابوبکر معتقد نیستند - این آیات و روایات را به عنوان معارض با نصوص امامت علی علیه السلام برشمرده‌اند. در این نوشتار، به تبیین و نقد این نصوص ادعایی خواهیم پرداخت. کلیدواژه‌ها: امامت، خلافت، نص، بیعت، قرآن، سنت، صحابه.

۱. استاد حوزه علمیه قم.

۲. پیروان بکر بن اخت عبدالواحد، وی معاصر واصل بن عطای معتزلی بود و آرای کلامی شاذی داشت. ذهبی او را بکر بن زید باهلی نامیده و از ابن حبان نقل کرده که درباره اش گفته است: «دجال یضع الحدیث»؛ دجال و جعل کننده حدیث بود (ر.ک: مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۴۲: الفرق بین الفرق، ص ۲۱۲-۲۱۳: محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال، بیروت، دارالفکر، بی تا).

## ۱. آیه استخلاف<sup>۱</sup>

خداوند، به مؤمنان و صالحان از شما وعده داده است که آنان را جانشینان زمین قرار دهد؛ همان گونه که پیشینیان را جانشینان بر زمین قرار داد، و ترس آنان را به امنیت مبدل سازد، تا مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من قرار ندهند و هر کس پس از این، کفر ورزد، فاسق خواهد بود.

عده‌ای از متکلمان و مفسران اهل سنت، آیه یاد شده را دلیل بر خلافت خلفای سه

گانه یا چهارگانه نخست دانسته‌اند. مؤلف و شارح **مواقف** گفته‌اند:

خطاب آیه به صحابه است و کمترین مرتبه جمع سه است و وعده خداوند نیز حق است؛ پس باید خلافت وعده داده شده در آیه بر تعدادی از صحابه منطبق گردد که به وسیله آنان امنیت محقق شده و دین اسلام استقرار یافته است. این ویژگی، جز بر خلفای چهارگانه منطبق نمی‌باشد؛ پس خلافت آنان مدلول و موعود این آیه است.<sup>۲</sup>

تفتازانی نیز گفته است:

خداوند، خلافت را به جماعتی از مؤمنان که مخاطب آیه بوده‌اند وعده داده است. این وعده، جز در مورد خلفای چهارگانه تحقق نیافته است؛ پس خلافت آنان به ترتیب مفاد آیه خواهد بود.<sup>۳</sup>

فخر الدین رازی، در آغاز، آیه را دلیل بر خلافت خلفای چهارگانه دانسته است؛

ولی در تقریر استدلال، آن را مخصوص سه خلیفه اول دانسته و خلافت علی علیه السلام را

مشمول آن ندانسته است. وی گفته است:

آیه، بر امامت امامان چهارگانه دلالت می‌کند؛ زیرا خداوند به مؤمنان و صالحان حاضر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وعده خلافت بر زمین و استقرار دین مورد رضای الهی و امنیت کامل داده است. مقصود از این وعده، زمان پس از پیامبر است و چون پس از او پیامبری نخواهد آمد، این وعده به باب

۱. «وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبذلنهم من بعد خوفهم أمنا يعبدونني لا يشركون بي شيئا و من كفر بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون»؛ نور(۲۴): ۵۵.

۲. میر سید شریف جرجانی، **شرح المواقف**، قم، منشورات شریف الرضی، ۱۴۱۲ق، ج ۸، ص ۳۶۳ - ۳۶۴.

۳. سعد الدین تفتازانی، **شرح المقاصد**، قم، منشورات شریف الرضی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۲۶۵.

امامت اختصاص دارد و در این خصوص، وعده مزبور جز در زمان ابوبکر به عمر و عثمان تحقق نیافته است؛ زیرا در زمان آنان، فتوحات بزرگی برای مسلمانان حاصل شد و دین اسلام ظهور و غلبه یافت و امنیت حاکم گردید؛ ولی در زمان علی علیه السلام به دلیل فتنه‌های داخلی، وی مجال جهاد با کفار را نیافت؛ بنابراین، آیه بر خلافت آنان دلالت می‌کند.<sup>۱</sup>

### ارزیابی و نقد

مبنای این استدلال، این است که مقصود از استخلاف در آیه، اعطای مقام خلافت الهی به افرادی است که آنان رهبری جامعه را بر عهده داشته و به تدبیر امور مردم قیام می‌کنند. همان گونه که در مورد داود پیامبر علیه السلام فرموده است: ای داود ما تو را جانشین [خود] در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن. آبر این اساس، مفاد آیه این است که خداوند به عده‌ای از مؤمنان و صالحان از صحابه پیامبر علیه السلام وعده داده است که پس از پیامبر علیه السلام آنان را خلیفه خود در زمین قرار دهد و چنان اقتدار سیاسی به آنان عطا نماید که بدون هیچ گونه ترس و نگرانی از قدرت یا حکومتی دین اسلام را اجرا کنند. در این صورت، مخاطب ضمیر «منکم» صحابه پیامبرند و کسانی که مقام خلافت الهی به آنان اعطا می‌شود، عده‌ای از صحابه‌اند و ضمیر جمع در «لیستخلفنهم» به آنان بازمی‌گردد.

این مطلب با مدلول ظاهری آیه سازگاری ندارد؛ زیرا مرجع ضمیر جمع در «لیستخلفنهم» با مرجع ضمائر جمع در جمله‌های «لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم» و «لیبدلنهم من بعد خوفهم امناً» و «یعبدوننی لایشركون بی شیئاً» یکسان است. بدیهی است این ضمائر، به خلفای سه گانه یا چهار گانه اختصاص ندارد؛ بلکه عموم مؤمنان صالح را شامل می‌شود. به عبارت دیگر، مفاد ظاهری آیه این است که مسلمانان مخاطب آیه، دو گروهند؛ گروهی که از ایمان خالص برخوردارند و کارهای شایسته که همان دستورات اسلامی است را انجام می‌دهند و گروهی دیگر

۱. فخر الدین رازی، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۲۴، ص ۲۵.  
۲. «یا داود انا جعلناک خلیفة فی الأرض فاحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی» ص (۳۸): ۲۶.

کسانی که یا از منافقانند یا از مؤمنانی که در عمل به دستورات اسلامی جدیت و اهتمام لازم را ندارند. خداوند به گروه نخست وعده داده است ناامنی‌هایی که از سوی کافران و منافقان برای آن‌ها ایجاد می‌شود و در نتیجه شرایط مطلوب برای عمل به احکام اسلامی برای آنان فراهم نیست برطرف شده، خلافت و وراثت زمین به آنان اعطا شود. همچنین از اقتدار سیاسی کافی برخوردار شوند، و ترس و ناامنی حاصل از رفتار کافران و منافقان به امنیت و آرامش خاطر بدل گردد؛ بنابراین، کسانی که از خلافت الهی بر زمین برخوردار شوند، همان کسانی‌اند که اقتدار سیاسی لازم برای آنان حاصل خواهد شد. دین آنان که مورد رضایت الهی است، استقرار کامل خواهد یافت، و آنان در کمال امنیت و آرامش خاطر و بدون ترس و وحشت از کافران و منافقان، به دستورات دین اسلام عمل خواهند کرد.

بنابراین، مقصود از خلافت در آیه، معنای خاص آن، یعنی رهبری و تدبیر امور مسلمانان که در بحث امامت مورد بحث است نمی‌باشد؛ بلکه مقصود، تسلط و اقتدار و سیادت در زمین است؛ چنان که فرموده است: «زمین ملک خداوند است و هر کس را که بخواهد وارث آن خواهد ساخت و فرجام نیکو به پرهیزگاران اختصاص دارد».<sup>۱</sup> نیز فرموده است: «بندگان صالح من وارث زمین می‌باشند»<sup>۲</sup> و نیز فرموده است: «خداوند، شما را جانشین [گذشتگان] در زمین قرار داده است؛ پس هر کس کفر بورزد، پیامدش به او باز خواهد گشت».<sup>۳</sup>

این مطلب، علاوه بر این که از ظاهر آیه به دست می‌آید، سیاق آیات نیز آن را تأیید می‌کند؛ زیرا در آیات قبل، یادآوری شده است که در جامعه مسلمانان، دو گروه زندگی می‌کنند:

الف. مؤمنان مخلص و فرمانبردار: «سخن مؤمنان، هنگامی که به سوی خدا و

۱. «ان الأرض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين»؛ اعراف(۷):۱۲۸.

۲. «ان الارض يرثها عباده الصالحون»؛ انبیاء(۲۱):۱۰۵.

۳. «هو الذی جعلکم خلائف فی الارض فمن کفر فعليه کفره»؛ فاطر(۳۵):۳۹.

پیامبرش فراخوانده شدند تا میان آنان داوری کند، جز این نبود که می گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم» و آنان همان رستگارانند.<sup>۱</sup>

ب. بیماردلان و منافقان: می گویند به خدا و پیامبر ایمان آوردیم و اطاعت کردیم، سپس گروهی از آنان روی برمی گردانند و آنان مؤمن نیستند. هنگامی که به سوی خدا و پیامبر دعوت می شوند، تا میان آنان داوری کند، گروهی از آنان روی برمی گردانند. آیا در دل هایشان بیماری است یا تردید کرده اند؟<sup>۲</sup>

مؤمنان مخلص و فرمانبردار در عصر رسالت از دو سو در فشار و اذیت بودند؛ یکی از سوی کافران و مشرکان، و دیگری از سوی منافقان و بیماردلان. خداوند، به آنان خلافت و وراثت بر زمین و اقتدار و سیادت را وعده داده است؛ بنابراین، وعده مزبور، نه شامل عموم مسلمانان است و نه به خلفای چهارگانه اختصاص دارد؛ بلکه عموم مؤمنان مخلص و فرمانبردار را شامل می شود، در نتیجه مقصود خلافت، معنای مورد بحث در مسأله امامت نیست.

نکته دیگر این که هیچ دلیلی بر این که وعده الهی به مؤمنان صالح، پس از رحلت پیامبر ﷺ تحقق یافته و در زمان آن حضرت واقع نشده است، وجود ندارد؛ بلکه قراین و دلایل بیانگر آن است که این وعده در عصر رسالت تحقق یافت؛ هر چند پس از پیامبر ﷺ نیز استمرار پیدا کرد و توسعه یافت. مفسران از ابوالعالیه روایت کرده اند که گفته است:

پیامبر ﷺ سیزده سال در مکه اقامت گزید و با بیم و ترس به صورت آشکار و پنهان مردم را به آیین اسلام دعوت می کرد؛ سپس به مدینه هجرت کرد. او و اصحابش با ترس و بیم زندگی می کردند و شب و روز مسلح بودند. فردی به پیامبر ﷺ گفت: «آیا روزی برای ما فرا نمی رسد که امنیت یابیم و سلاح را زمین بگذاریم؟» پیامبر ﷺ به او فرمود: «طولی

۱. «انما کان قول المؤمنین اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا و اطعنا و اولئک هم المفلحون»؛ نور(۲۴):۵۱.

۲. «و یقولون أئنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤمنین \* و اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون \* افی قلوبهم مرض ام ارتابوا؟»؛ نور(۲۴):۴۷-۵۰.

نخواهد کشید که از چنان امنیتی برخوردار شوید که یکی از شما میان جمع و بدون سلاح حضور یابد و خطری او را تهدید نکند». در این هنگام، آیه ﴿وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات...﴾ نازل شد. خداوند پیامبر ﷺ را بر جزیره العرب مسلط ساخت و وعده الهی در حق آنان تحقق یافت.<sup>۱</sup>

ابن کثیر در تفسیر آیه گفته است:

این آیه، وعده الهی به پیامبر ﷺ است به این که امت او را جانشینان زمین، یعنی پیشوایان و والیان آن قرار دهد، و به واسطه آنان سرزمین‌ها را اصلاح کند، افراد بشر را خاضع آنان سازد و ترس آنان را به امنیت مبدل نماید. خداوند، این وعده خود را تحقق بخشید؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ از دنیا نرفت تا این که خداوند، مکه، خیبر، بحرین و دیگر نواحی جزیره العرب و سرزمین یمن را برای او فتح کرد، و آن حضرت از مجوس هجر و برخی نواحی شام جزیه گرفت. پادشاه روم، فرمانروای مصر و اسکندریه و پادشاهان عمان و نجاشی برای او هدایایی فرستادند. ابن کثیر سپس از ادامه فتوحات در زمان خلافت ابوبکر، عمر و عثمان به عنوان استمرار وعده الهی به پیامبر ﷺ و سیادت امت اسلامی بر جهان سخن گفته است.<sup>۲</sup>

بدیهی است خلافت مؤمنان در زمین در عصر پیامبر ﷺ به معنای خلافت مورد بحث در مسأله امامت نیست. ابن کثیر در این که خلافت در آیه را در خلفای سه گانه یا چهار گانه منحصر ندانسته، درست اندیشیده است؛ ولی در این که آن را شامل عموم امت اسلامی دانسته، به خطا رفته است؛ زیرا چنان که گفته شد، وعده خلافت در زمین و سیادت و امنیت، مخصوص برخی از امت اسلامی، یعنی مؤمنان مخلص و صالح است.<sup>۳</sup>

۱. محمد بن جریر طبری، جامع البیان (تفسیر طبری)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۸، ص ۱۹۰؛ جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۱۹۸؛ عمادالدین ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، بیروت، دارالاندلس، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۲. ابن کثیر، پیشین، ج ۵، ص ۱۱۹.

۳. احمد مصطفی مراغی در تفسیر آیه گفته است: «خداوند وعده کرده است که پیامبر و مومنان مطیع پروردگار را خلفای در زمین قرار دهد و با نصرت و عزت خود آنان را تأیید کند، ترس و بیم آنان را به امنیت تبدیل نماید تا خدای یکتا را پرستش کنند، خداوند به وعده خود عمل کرد و هنوز پیامبر از دنیا نرفته بود که مکه، خیبر، بحرین و...»

## اشکال

مدلول مطابقی آیه، خلافت به معنای مورد بحث در مسأله امامت نیست، بلکه به معنای سیادت مؤمنان صالح و وراثت آنان بر زمین است؛ ولی سیادت و وراثت آنان در پرتو رهبری پیامبر ﷺ و جانشینان او تحقق یافته است؛ بنابراین، خلافت به معنای خاص را می‌توان مدلول التزامی آیه دانست. بر این اساس، مدلول مطابقی خلافت در آیه خارج از موضوع بحث است؛ ولی مدلول التزامی آن، موضوع بحث را شامل می‌شود.

## پاسخ

این سخن که سیادت و اقتدار مسلمانان و خلافت آنان در زمین در عصر رسالت به رهبری پیامبر ﷺ تحقق یافته، و پس از آن حضرت در زمان خلفا تداوم و توسعه یافته است، درست است؛ ولی دلیل بر این نخواهد بود که مقصود از خلافت در آیه معنای اصطلاحی آن باشد؛ زیرا این خلافت چنان که بیان گردید در عصر رسالت نیز تحقق یافت و خلافت مصطلح در آن زمان معنا ندارد. اگر مقصود این است که پیامبر نیز خلیفه الهی بوده است، خلافت پیامبر ﷺ با نبوت و رسالت او آغاز شد، و بر تسلط او بر جزیره العرب متوقف نبود.

اصولاً خلافت به معنای رهبری الهی دایر مدار خلافت بر زمین به معنای تسلط سیاسی و فرمان‌روایی ظاهری نیست. نسبت آن دو عموم و خصوص من وجه است. پیامبر گرامی ﷺ قبل از آن که بر جزیره العرب مسلط شود خلیفه الهی در زمین بود. از سوی دیگر، معاویه دارای خلافت به معنای سلطه ظاهری بود و بسیاری از فتوحات اسلامی در زمان او تحقق یافت؛ ولی خلیفه الهی نبود؛ زیرا مطابق حدیث



....→  
سایر جزیره العرب را فتح کرد. از مجوس هجر و برخی نواحی شام جزیه گرفت، پادشاهان روم، مصر و حبشه برای او هدیه فرستادند و.... (احمد مصطفی المراغی، تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۱۸، ص ۱۲۵-۱۲۶).

نبوی که اهل سنت روایت کرده‌اند، دوران خلافت، سی سال بوده است.<sup>۱</sup> از این جا می‌توان به نادرستی این سخن ابن کثیر پی برد که گفته است: «احادیث دوازده خلیفه را نمی‌توان بر امامان دوازده گانه شیعه منطبق ساخت؛ زیرا بسیاری از آنان زمام رهبری سیاسی جامعه را در دست نداشتند». خطای ابن کثیر این است که خلافت به معنای رهبری الهی را با خلافت به معنای فرمانروایی سیاسی یکسان انگاشته است، با این که هیچ ملازمه‌ای میان آن دو وجود ندارد. آیا می‌توان یزید را که فرمانروایی سیاسی جهان اسلام را در دست داشت، خلیفه خدا و پیامبر و رهبر الهی دانست و رهبری او را مایه عزت و شوکت اسلام به شمار آورد؟

مطابق معیاری که ابن کثیر و فخر الدین رازی و همفکران آنان برگزیده‌اند، خلافت در آیه شامل امیر المؤمنین علی علیه السلام نخواهد شد؛ چرا که در زمان آن حضرت، به دلیل منازعه‌های داخلی، فتوحات و کشورگشایی‌ها متوقف شد. این مطلبی است که وی آشکارا آن را بیان کرده است؛<sup>۲</sup> ولی با معیار مزبور، خلافت در آیه زمامداری معاویه را شامل می‌شود؛ چرا که بخشی از فتوحات اسلامی در زمان او رخ داده است<sup>۳</sup> و پس از وی نیز ادامه یافت و این برخلاف اعتقاد آنان است که دوران خلافت سی سال بیش نبوده است.

سید محمود آلوسی، استدلال عده‌ای از متکلمان و مفسران اهل سنت به آیه بر درستی خلافت خلفا را نقل و تقریر کرده است؛ ولی در پایان، دیدگاه خود را یادآور شده و گفته است:

ظاهر آیه بر پیراستگی خلفای سه گانه از اتهام ظلم و جور و تصرف ناحق

۱. امام احمد، ابوداود، ترمذی و نسایی از سعید بن جهمان از سفینه خدمتگزار پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم تكون ملكا عضوا». (ابن کثیر، پیشین، ج ۵، ص ۱۲۰).

۲. و معلوم ان بعد الرسول الاستخلاف الذی هذا وصفه انما كان فی ایام ابی بکر و عمر و عثمان و لم یحصل ذلک فی ایام علی (رضی الله عنه) لانه لم یتفرغ لجهاد الکفار لاشتغاله بمحاربة من خالفه من اهل الصلاة. (مفاتیح الغیب، ج ۲۴، ص ۲۵).

۳. ر.ک: عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، موسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۷۹ و ص ۵۰۴؛ گوستاولوبون، ترجمه سید هاشم حسینی، تمدن اسلام و عرب، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۸ش، ص ۱۶۵.



در زمین دلالت می‌کند که از سوی شیعه به آنان وارد شده است؛ زیرا استقرار دین و امنیت کامل در برابر دشمنان اسلام در زمان آنان تحقق یافت و نیکو نیست که چنین امتنایی از جانب خداوند با تصرف و تدبیر باطل که عذاب اخروی را به دنبال دارد، انجام شود؛ در حالی که تدبیر امور در آن زمان توسط خلفای سه گانه انجام می‌گرفت. هر گاه شیعه به این مطلب اذعان نماید ما به آن اکتفا می‌ورزیم، و چنین اذعانی جز بر اتصاف خلفای سه گانه به ایمان و عمل صالح در زمان نزول آیه متوقف نمی‌باشد، و انکار آن از قبیل انکار ضروریات است.<sup>۱</sup>

در حقیقت آلوسی پذیرفته است که استخلاف در آیه، مربوط به خلافت خلفای سه گانه یا چهار گانه نیست؛ بلکه مربوط به وراثت مؤمنان و صالحان از امت اسلامی بر زمین و سیادت و اقتدار دینی و سیاسی آنان است؛ ولی از آنجا که بخشی از این وراثت و سیادت که مورد اهتمام و امتنان الهی است، در زمان خلفای سه گانه و به زعامت و مدیریت آنان تحقق یافته است، بر مشروعیت تصرفات و تدابیر سیاسی آنان دلالت می‌کند؛ زیرا فرض نامشروع بودن آن با مورد اهتمام و امتنان بودن وراثت و سیادت مؤمنان بر زمین سازگاری ندارد؛ بنابراین آیه به صورت التزامی بر مشروعیت خلافت خلفای سه گانه دلالت می‌کند. هر چند خلافت آنان از طریق بیعت و انتخاب جمعی از مسلمانان ثابت شده است، نه از جانب خداوند.

ولی استدلال آلوسی تمام نیست؛ زیرا می‌توان گفت خلیفه بر حق و بلافصل پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین علیه السلام بود؛ بنابراین، مشروعیت و عدم مشروعیت تصرفات و تدابیر سیاسی و اجتماعی و دینی خلفا دایرمدار رضایت و عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و به عبارت دیگر، بر مبنای نظریه انتصاب و نص در امامت، از آنجا که خلافت خلفای سه گانه منصوص نیست، به خودی خود مشروعیت ندارد؛ ولی آن دسته از تصرفات آنان که با رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام انجام گرفته، مشروعیت داشته است.

۱. سید محمود آلوسی، روح المعانی، بیروت، دارالفکر، بی تا، ج ۱۰، ص ۳۰۲.

حاصل آن که آیه استخلاف نه بر منصوص بودن خلافت خلفا دلالت دارد و نه بر مشروعیت تصرفات و تدابیر سیاسی و اجتماعی آنان، و برای اثبات دو مطلب مزبور به دلایل دیگری نیاز است.

در پایان یاد آور می شویم وعده الهی که در آینه استخلاف به مؤمنان و صالحان از امت اسلامی داده شده، تاکنون به صورت کامل و همه جانبه واقع نشده است، و با توجه به حقانیت وعده های خداوند قطعاً روزی این وعده به صورت کامل و در سرتاسر کره زمین تحقق خواهد یافت. آن، روزی است که مهدی موعود عجل الله فرجه قیام کرده و پرچم عدالت گستر اسلام را بر بام جهان به اهتزاز در آورد؛ چنان که در حدیث متواتر نبوی ص به آن بشارت داده شده است. بر این اساس است که در روایات اهل بیت علیهم السلام آیه استخلاف، بر حضرت مهدی عجل الله فرجه و یاران او تطبیق شده است.<sup>۱</sup> این روایات؛ چنان که گفته شد، ناظر به مصداق کامل خلافت مؤمنان و صالحان در زمین است و با تحقق نسبی آن در گذشته منافات ندارد؛ چنان که از پیامبر ص روایت شده که فرمود: «بر روی زمین، هیچ خانه ای نخواهد بود، مگر این که خداوند اسلام را داخل آن خواهد کرد، یا عزتمندانه به آن ایمان خواهند آورد و یا از روی ذلت تسلیم احکام آن خواهید بود».<sup>۲</sup>

## ۲. آیه مخلفین

به اعراب متخلف از جنگ بگو: به زودی به جهاد با قومی نیرومند و مجهز فراخوانده خواهید شد. یا با آنان می جنگید یا آنان اسلام می آورند، اگر گروه متخلف، فرمان جنگ را اطاعت کنند، خداوند پاداش نیکو به شما خواهد داد و اگر روی بگردانند - چنان که قبلاً تخلف کردید؟ - به عذاب دردناکی عذاب خواهید شد.<sup>۳</sup>

۱. سید هاشم بحرانی، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۵ق، ج ۳، ص ۱۴۶؛ فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ق، ج ۷-۸، ص ۱۵۲.  
 ۲. *تفسیر قرطبی*، تحقیق عبدالرزاق المهدی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۳ق، ج ۱۲، ص ۲۷۵.  
 ۳. «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سِتْدَعُونَ إِلَيَّ قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا

برخی از اهل حدیث و متکلمان معتزلی و اشعری با این آیه بر خلافت ابوبکر (و گاهی نیز خلافت عمر) استدلال کرده‌اند. استدلال در شرح مواقف چنین تقریر شده است:

کسی که متخلفان از جنگ را به مبارزه با گروهی نیرومند و مجهز فراخونده، پیامبر ﷺ نبوده است؛ زیرا در آیه قبل، آمده است که متخلفان وقتی پیروزی مسلمانان و غنایم جنگی را مشاهده کنند، از پیامبر خواهند خواست که به آنان اجازه دهد با آنان همراه شوند؛ ولی خداوند به پیامبر فرموده است که به آنان بگوید: «خداوند، پیش تر به ما گفته است که شما هرگز پیرو ما نخواهید بود»؛<sup>۱</sup> بنابراین، پیامبر ﷺ می‌دانست که آنان هرگز از او پیروی نخواهند کرد. در این صورت چگونه آنان را به جنگ با سپاهیان نیرومند دعوت کرده است؟ از طرفی دعوت کننده متخلفان به جنگ با کافران و مشرکان، علی علیه السلام هم نبوده است؛ زیرا در دوران خلافت او با کافران و مشرکان جنگی رخ نداد؛ بلکه جنگ‌ها با مسلمانان و درباره امامت بود. این دعوت، پس از علی علیه السلام هم نبوده است؛ زیرا حکام پس از او (حکام بنی امیه و بنی عباس) از نظر ما ستمکار و از نظر شیعه کافر بوده‌اند. در نتیجه عبارت «فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسناً» با آنان سازگاری ندارد؛ بنابراین، دعوت کننده به چنین مبارزه‌ای یکی از خلفای سه گانه بوده است. در نتیجه خلافت ابوبکر ثابت می‌شود؛ بلکه ظاهر این است که مقصود ابوبکر است و مراد از قوم مذکور (اولی بأس شدید) بنی حنیفه اصحاب مسیلمه کذاب می‌باشد.<sup>۲</sup>

ابن حزم نیز آیه متخلفان را دلیل بر خلافت خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر، عثمان) دانسته است.<sup>۳</sup>

شیخ طوسی نیز استدلال به آیه مزبور بر خلافت ابوبکر و عمر را از گروهی از

.....  
حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ فتح (۴۸): ۱۷.

۱. «لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ»؛ فتح (۴۸): ۱۵.

۲. میر سید شریف جرجانی، پیشین ج ۸، ص ۳۶۴، نیز ر.ک: سعد الدین تفتازانی، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۶.

۳. علی بن احمد ابن حزم اندلسی، *الفصل فی الملل و الاهواء و النحل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۲۷-۲۸.

مخالفتان شیعه نقل کرده است که ظاهراً مقصود ابوعلی جبایی و پیروان او است.<sup>۱</sup>

#### نقد

استدلال یاد شده بسیار سست و بی اساس است؛ زیرا تخلف کنندگانی که در این آیه مورد بحث قرار گرفته‌اند، کسانی‌اند که در سال ششم هجری که صلح حدیبیه در آن واقع شد، از حرکت به سوی مکه تخلف کردند چنانکه می‌فرماید: ﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلْفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ...﴾<sup>۲</sup>؛ تخلف کنندگان از اعراب خواهند گفت اموال و زن و فرزندانمان ما را به خود مشغول کرد [از همراهی با شما بازداشت] پس برای ما استغفار کن، آنان چیزی را بر زبان می‌رانند که در دل‌هایشان نیست.

خداوند، پیامبر را از آینده آنان باخبر ساخته و فرموده است: در آینده که شما به پیروزی‌هایی دست یافته و غنایمی به دست می‌آورید، آنان، همراهی با شما را پیشنهاد خواهند داد.

مقصود از این غنایم - چنان که مفسران گفته‌اند - غنایم خبیر است. خداوند، مقرر کرد که غنایم خبیر به کسانی داده شود که در حدیبیه شرکت داشتند، و مقصود از جمله ﴿قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ﴾<sup>۳</sup> همین است.

بنابراین مدلول جمله مزبور این نیست که آنان هیچ‌گاه از پیامبر ﷺ پیروی نخواهند کرد و در هیچ جنگی با او نخواهند بود. بر این اساس، مقصود از آیه ﴿قُلْ لَلْمُخَلْفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتَدْعُونَ إِلِي قَوْمِ أُولَىٰ بِأَسْ شَدِيدٍ...﴾<sup>۴</sup> این است که پیامبر ﷺ تخلف کنندگان از حدیبیه را به مبارزه با اقوام نیرومندی دعوت خواهد کرد. روشن است که پیامبر ﷺ پس از ماجرای حدیبیه مسلمانان را به مبارزه‌های بسیاری با

۱. محمد بن الحسن (شیخ الطائفة)، التبیان فی تفسیر القرآن، قم المقدسه، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۳۲۴.

۲. فتح (۴۸): ۱۱.

۳. فتح (۴۸): ۱۵.

دشمنان اسلام فرا خواند.<sup>۱</sup> پس این سخن که پیامبر ﷺ متخلفان از حدیبیه را به جنگ با دشمنان قدرتمند و شوکت‌مند اسلام دعوت نکرده، نادرست است.<sup>۲</sup> نادرستی این استدلال، تا حدی است که فخرالدین رازی نیز آن را نقد کرده و پس از نقل اقوال درباره این که مقصود از قوم نیرومند (اولی بأس شدید) چه کسانی بوده‌اند و چه کسی تخلف کنندگان را به جنگ با آنان دعوت کرده، گفته است: قوی‌ترین وجوه این است که پیامبر ﷺ آنان را به جهاد با کافران و مشرکان دعوت کرده است... اگر مقصود کسانی که گفته‌اند ابوبکر آنان را به مبارزه با بنی حنیفه دعوت کرد، این است که وی پس از پیامبر ﷺ این کار را انجام داد، سخن درستی است و اگر مقصودشان این است که پیامبر ﷺ آنان را دعوت به جنگ نکرده است و این کار نخست، توسط ابوبکر انجام گرفت، سخن درستی نیست.<sup>۳</sup>

آلوسی از ابوحیان نقل کرده که گفته است:

این سخن که تخلف کنندگان در زمان پیامبر به هیچ جنگی دعوت نشدند، درست نیست؛ زیرا بسیاری از آنان با جعفر بن ابی طالب در جنگ موته شرکت کردند، و نیز در جنگ با هوازن همراه پیامبر ﷺ بودند، و در غزوه تبوک نیز حضور داشتند... انصاف این است که آیه بر امامت ابوبکر دلالت ندارد.<sup>۴</sup>

در پایان یادآور می‌شویم برخی از استدلال کنندگان به «آیه مخلفین» بر خلافت ابوبکر و دو خلیفه پس از وی، برای اثبات این ادعا که تخلف کنندگان هیچ‌گاه از طرف پیامبر ﷺ به جنگ با کافران و مشرکان فراخوانده نشدند، به آیه ۸۳ سوره توبه استدلال کرده است.<sup>۵</sup> «فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَيَّ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ

۱. مانند جنگ موته، غزوه ذات السلاسل، جنگ حنین، غزوه طائف و غزوه تبوک.

۲. و الصحيح ان المراد بالداعی فی قوله ستدعون هو النبی ﷺ لانه قد دعاهم بعد ذلك الی غزوات کثیرة و قتال اقوام ذوی نجدة و شدة مثل اهل حنین و الطائف و مؤتة الی تبوک و غیرها فلا معنی لحمل ذلك علی ما بعد وفاته. فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۹-۱۰، ص ۱۱۵.

۳. فخرالدین رازی، پیشین، ج ۲۸، ص ۹۲.

۴. آلوسی، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۵۹.

۵. ابن حزم اندلسی، پیشین، ج ۳، ص ۲۷.

فَاسْتَأْذِنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا ﴿۱﴾ هر گاه خداوند تو را به گروهی از آنان باز گرداند، از تو اذن خواهند خواست که در نوبت دیگر با تو برای جنگ از مدینه خارج شوند. به آنان بگو: «هرگز با من از مدینه خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید».

این استدلال، بسیار بی پایه است؛ زیرا آیه توبه مربوط به جنگ تبوک است که در سال نهم هجری رخ داد، و آیه فتح (آیه مورد بحث) مربوط به ماجرای حدیبیه است که در سال ششم هجری واقع شد. ربط دادن این دو آیه به یکدیگر ناشی از بی توجهی به وقایع تاریخی است.<sup>۱</sup>

### ۳. حدیث اقتدا

در برخی مجامع حدیثی اهل سنت از پیامبر ﷺ روایت شده که فرموده است: «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر»<sup>۲</sup> به دو نفر پس از من اقتدا کنید که عبارتند از ابوبکر و عمر. بکره از این حدیث به عنوان نص بر امامت ابوبکر و عمر یاد کرده‌اند؛ چنان که برخی از متکلمان معتزله و اهل سنت نیز این حدیث را معارض با نصوص شیعه بر امامت مطرح نموده‌اند.<sup>۳</sup>

### نقد سندی

حدیث اقتدا از نظر سند و دلالت در حدی نیست که در جایگاه نص بر امامت ابوبکر و عمر پذیرفته شود. این جا سخنان عده‌ای از مشاهیر و بزرگان اهل سنت را در نقد

۱. شیخ الطائفه، پیشین، ج ۹، ص ۳۲۵.

۲. محمد بن عیسی، سنن ترمذی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۴۴۷، حدیث ۳۶۶۲، ص ۴۴۸، حدیث ۳۶۶۳، ص ۵۱۱، حدیث ۳۸۰۵؛ محمد بن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۳۷، حدیث ۹۷؛ احمد بن حنبل، المسند، قاهره، دارالحدیث، ۱۴۱۶ق، ج ۱۶، ص ۵۶۶، حدیث ۲۳۱۳۸؛ محمد بن عبدالله، مستدرک حاکم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷م، ج ۳، ص ۷۹، حدیث ۴۴۵۱ و ص ۸۰، حدیث ۴۴۵۵ و ۴۴۵۶.

۳. عبدالجبار همدانی، المعنی فی ابواب التوحید و العدل، بیروت، دارالکتب، ۱۳۸۲ق؛ سید علی میلانی، الامامة فی اهم الکتب الکلامیه، قم، منشورات شریف رضی، ج ۱، ص ۱۵۳ و ۱۹۰؛ میر سید شریف جرجانی، پیشین، ج ۸، ص ۳۶۴؛ تفتازانی، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۶.

سند حدیث اقتدا یاد آور می شویم.

۱. ابن حزم اندلسی (متوفای ۴۷۵ق) گفته است اگر ماتدلیس را جایز می دانستیم در این باره به حدیث «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر» استدلال می کردیم؛ ولی این حدیث صحیح نیست و خداوند ما را از احتجاج به چیزی که درست نیست در پناه خود دارد.<sup>۱</sup>

۲. برهان الدین عبری فرغانی حنفی (متوفای ۷۴۳ق) گفته است: برخی با استناد به حدیث «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر» بر حجیت اجماع آن دو استدلال کرده اند؛ زیرا پیامبر ﷺ ما را به پیروی از آن‌ها امر کرده است، و مدلول ظاهری امر، وجوب است؛ پس مخالفت با آن، حرام خواهد بود. مقصود از حجیت اجماع آنان چیزی جز این نیست. پاسخ این است که حدیث چنان که در شرح طوابع بیان کرده ایم ساختگی است.<sup>۲</sup>

۳. شمس الدین ذهبی (متوفای ۷۴۷ق) در موارد متعدد به این حدیث پرداخته و با نقل سخنان بزرگان رجال و حدیث اهل سنت سند آن را نقد کرده است.<sup>۳</sup>

۴. ابن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲ق) نیز همچون ذهبی در مواضع گوناگون، سند حدیث اقتدا را نادرست دانسته است.<sup>۴</sup>

۵. شیخ الاسلام هروی شافعی (متوفای ۹۱۶ق) حدیث اقتدا را از احادیث جعلی احمد جرجانی دانسته است.<sup>۵</sup>

۱. ولو أننا نستجيز التدليس لاحتججنا في ذلك بما روي «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر» ولكنه لم یصح و یعیذنا الله من امر الإحتجاج بما لا یصح؛ (الفصل فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۲۷؛ نیز ر.ک: الاحکام فی اصول الأحکام، ج ۲، جزء ۶، ص ۲۴۲-۲۴۳).

۲. شرح المنهاج، ص ۳۸۷، به نقل از الامامة فی اهم الكتب الکلامیه؛ برهان الدین عبری از بزرگان علمای اهل سنت در علم کلام و اصول فقه است و شرح او بر کتاب «المنهاج» و «الطوابع» قاضی بیضاوی از کتاب های مشهور در کلام و اصول فقه است.

۳. ر.ک: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۱۰.

۴. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، بیروت، موسسه الاعلمی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۱۸۸، ۲۷۲؛ ج ۵، ص ۲۳۷.

۵. الدر النضید، ص ۹۷ (نقل از الامامه فی اهم الكتب الکلامیه، ص ۳۹۳)، وی از نوادگان سعد الدین تفتازانی و یکی از فقیهان برجسته شافعی است که سی سال در هرات عهده دار منصب قضا بود.

## نقد دلالی

حدیث اقتدا با صرف نظر از نقد سندی آن، نه بر مرجعیت علمی ابوبکر و عمر به طور مطلق دلالت دارد و نه بر زعامت و رهبری سیاسی آن دو. اکنون به شرح و تبیین این مطلب می‌پردازیم:

۱. اگر مفاد ظاهر حدیث به طور مطلق مقصود باشد، و بر مرجعیت علمی و رهبری ابوبکر و عمر دلالت کند، پیروی از آن دو بر همه اصحاب پیامبر ﷺ واجب و مخالفت با آنان حرام خواهد بود. این مطلب، از چند جهت قابل مناقشه است:

الف: با حدیث دیگری از اهل سنت که «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» منافات دارد.

ب: بسیاری از صحابه در مسایل و موضوعاتی با رأی ابوبکر و عمر مخالفت کرده‌اند. لازمه فرض مزبور این است که آنان معصیت کرده باشند؛ در حالی که هیچ کس به چنین لازمه‌ای ملزم نیست. قاضی عضد در نقد کسانی که اجماع شیخین (ابوبکر و عمر) را حجت دانسته‌اند گفته است: «این حدیث، تنها بر شایستگی آن دو برای تقلید غیر مجتهدان از آنان دلالت می‌کند، نه بر حجیت رأی آنان بر مجتهدان دیگر. علاوه بر این که با حدیث اصحابی کالنجوم معارض است.<sup>۱</sup>

شیخ ابواسحاق در شرح *اللمع* در رد حجیت اجماع صحابه به مخالفت ابن عباس با عموم صحابه در پنج مسأله، و مخالفت ابن مسعود در چهار مسأله استدلال کرده است؛ زیرا کسی به مخالفت دیدگاه آنان با اجماع صحابه احتجاج نکرده است.<sup>۲</sup>

در کتاب *مسلم الثبوت* و شرح آن آمده است:

به اعتقاد اکثر علما، اجماع با رأی شیخین (ابوبکر و عمر) تحقق نمی‌یابد. همچنین به رأی خلفای چهارگانه محقق نمی‌شود. برخلاف امام احمد و برخی از حنفیه، معتقدان به تحقق اجماع با رأی شیخین به حدیث اقتدا

۱. شرح المختصر فی الاصول، ج ۲، ص ۳۶؛ به نقل از الإمامة فی اهم الكتب الكلامية، ص ۳۹۹.  
 ۲. الابهاج فی شرح المنهاج، ج ۲، ص ۳۶۷؛ سید علی میلانی، (نقل از مدرک پیشین)، ص ۴۰۰.



استدلال کرده و گفته‌اند: مخالفت با آن دو حرام است. پاسخ این است که این حدیث، خطاب به مقلدان است؛ پس رأی آنان بر مجتهدان حجت نخواهد بود. همچنین مفاد حدیث، اهلیت آنان برای پیروی است، نه انحصار بودن پیروی در آنان. بر این اساس، امر در حدیث، یا بر اباحه دلالت می‌کند یا بر استحباب و یکی از این دو تأویل لازم است؛ زیرا مجتهدان از صحابه با آن دو مخالفت می‌کردند مقلدان نیز چه بسا از دیگران تقلید می‌کردند، و خلفا و دیگران، عمل آنان را رد نکرده‌اند؛ بنابراین عقیده آنان بر عدم حجیت قول آنان بوده است.<sup>۱</sup>

ابن حزم نیز گفته است:

فتاوی اجتهادی خلفای سه گانه نخست، بر دیگران الزام آور نیست. آنان خود چنین رأیی در این باره نداشتند؛ پس چگونه دیگران می‌توانند عمل به فتاوی اجتهادی آنها را بر افراد دیگر واجب کنند؟ علاوه بر این، هیچ یک از اهل علم و اجتهاد یافت نمی‌شود، مگر این که در برخی مسایل با فتاوی آنان مخالفت کرده است.<sup>۲</sup>

۲. ممکن است گفته شود بحث ما درباره حجیت رأی ابوبکر و عمر و مرجعیت علمی آنان نیست؛ بلکه در زعامت و رهبری سیاسی آن دو پس از پیامبر ﷺ است و نقدهای یاد شده مربوط به مرجعیت علمی آنان است، نه زعامت و رهبری سیاسی آن دو؛ زیرا ناقدانی که نام آنان برده شد همگی به زعامت و رهبری سیاسی ابوبکر و عمر اعتقاد دارند. پاسخ این است که اگر کلمه اقتدا در این حدیث، بر امامت سیاسی دلالت داشته باشد، کلمه اقتدا در حدیث «اصحابی کالنجوم» نیز بر امامت سیاسی دلالت خواهد کرد. حاصل آن که اگر به اطلاق حدیث اقتدا عمل شود، هم بر مرجعیت علمی دلالت می‌کند و هم بر رهبری سیاسی. وقتی به اطلاق آن عمل نشود، مدلول حدیث، مجمل خواهد شد، و برای این که مقصود از اقتدا رهبری سیاسی است، باید دلیل و قرینه آورده شود.

۱. فواتح الرحموت فی شرح مسلم الثبوت، ج ۲، ص ۲۳۱، (نقل از مدرک پیشین).  
۲. ابن حزم اندلسی، پیشین، ج ۳، ص ۲۸.

۳. دلیل دیگر بر این که نمی‌توان مدلول حدیث اقتدا را مرجعیت علمی یا رهبری سیاسی ابوبکر و عمر دانست، این است که در برخی نقل‌های آن، پس از عبارت «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر» دو عبارت «واهدتوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد ابن مسعود» آمده است.

روشن است که واژه‌های «اهتدا» و «تمسک» همان مدلول واژه اقتدا را دارا هستند. اگر واژه اقتدا بر مرجعیت علمی یا رهبری سیاسی ابوبکر و عمر دلالت کند، واژه اهتدا و تمسک نیز بر مرجعیت علمی یا رهبری سیاسی عمار و ابن مسعود دلالت خواهد کرد.

۴. اگر حدیث اقتدا بر امامت ابوبکر دلالت می‌کرد، ابوبکر در سقیفه به جای این که برای مجاب کردن انصار به حدیث «الأئمة من قریش» استدلال کند،<sup>۲</sup> به حدیث اقتدا استدلال می‌کرد؛ زیرا حدیث اقتدا اخص از حدیث «الأئمة من قریش» است و احتجاج به اخص، الزام آورتر از احتجاج به اعم است.

۵. اگر حدیث اقتدا بر امامت ابوبکر دلالت می‌کرد، برابر اشکال طلحه که نصب عمر به امامت را توسط ابوبکر مورد انتقاد قرار داد، به آن احتجاج می‌کرد.<sup>۳</sup> اصولاً اگر حدیث اقتدا چنین دلالتی داشت، طلحه درباره‌ی نصب عمر، به ابوبکر انتقاد نمی‌کرد.

۶. اگر حدیث اقتدا بر امامت ابوبکر دلالت داشت، نمی‌گفت «دوست می‌داشتم از پیامبر ﷺ درباره کسی که متولی این امر باشد، می‌پرسیدم تا کسی با او مخالفت نمی‌کرد».<sup>۴</sup>

۱. محمد بن عیسی، پیشین، ج ۴، ص ۵۱۱، ح ۳۸۰۵.

۲. ابن حزم اندلسی، پیشین، ج ۱، ص ۲۴.

۳. پس از آن که ابوبکر عمر را به خلافت پس از خود منصوب کرد، طلحه بن عبید الله بر او وارد شد و گفت: «عمر را به عنوان خلیفه بر مردم تعیین کردی، در حالی که از اخلاق و رفتار او با مردم در زمان حضور خود آگاه بودی، حال وی پس از تو با مردم چگونه رفتار خواهد کرد و تو نزد خداوند خواهی رفت و خداوند از تو درباره تصمیمی که برای مردم گرفته‌ای خواهد پرسید. ابوبکر در پاسخ گفت: «اگر خداوند در این باره از من سوال کند، پاسخ خواهم داد: بهترین افراد را جانشین خود ساختم» (ابن کنیر، پیشین، ج ۲، ص ۷۹).

۴. محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت، مکتبه خیاط، بی تا، ج ۴، ص ۵۳؛ علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى، بی تا، ج ۲، ص ۳۳۰. یادآور می‌شویم نقدهای سوم و چهارم و

بنابراین، حدیث اقتدا به هیچ وجه بر خلافت ابوبکر و عمر دلالت ندارد. این جا احتمال دارد این حدیث مربوط به واقعه خاصی بوده و راویان، از ذکر آن غفلت ورزیده‌اند؛ چنان که گفته شده است: پیامبر ﷺ از راهی می‌گذشت و به سوی مقصدی روان بود. ابوبکر و عمر نیز با فاصله از پیامبر و به دنبال او همان راه را می‌پیمودند. فردی از پیامبر پرسید: «ما چه راهی را طی کنیم که به شما ملحق شویم؟» پیامبر ﷺ فرموده است: «در این باره از ابوبکر و عمر که پس از من می‌آیند، پیروی کنید.»<sup>۱</sup> این نقل اگرچه قطعی نیست، ولی متن حدیث بر آن قابل انطباق است. با توجه به این که مدلول ظاهری حدیث به صورت مطلق قابل قبول نیست، می‌توان آن را در جایگاه تأویل حدیث در حد یک احتمال مطرح کرد.

#### ۴. استخلاف ابوبکر در نماز

یکی از دلایل مطرح شده بر خلافت ابوبکر این است که گفته‌اند در روایات و گزارش‌های تاریخی آمده است که پیامبر ﷺ در آخرین روزهای زندگی که بیمار شده بود و توانایی رفتن به مسجد و امامت جماعت را نداشت، ابوبکر را در امامت نماز جانشین خود ساخت و او را از این منصب عزل نکرد. این دستور و عمل پیامبر ﷺ بیانگر آن است که ابوبکر را شایسته امر خلافت می‌دانسته است؛ زیرا هرگاه کسی شایسته امامت در امور دینی باشد، به طریق اولی شایسته رهبری در امور دنیایی نیز خواهد بود. آنان روایت کرده‌اند که وقتی ابوبکر گفت: «اقیلونی فلسط بخیرکم؛ مرا واگذارید که [برای امر خلافت] بهتر از شما نیستم»، علی علیه السلام به او گفت: «ما تو را رها نخواهیم کرد؛ زیرا پیامبر ﷺ تو را برای امامت در دین ما

→

پنجم در کتاب الشافی، تألیف سید مرتضی آمده است: (علی بن الحسین (سید مرتضی)، الشافی فی الامامة، تهران، موسسه الصادق، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۰).  
۱. سید مرتضی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۱.

۲. این سخن از امیرالمومنین علیه السلام در هیچ یک از کتاب‌های معتبر روایی اهل سنت نقل نشده است. برخی از آنان، آن را به صورت خبر مرسل از حسن بصری نقل کرده‌اند، و خبر مرسل - به ویژه هرگاه ارسال آن از حسن بصری باشد که فردی تدلیس‌کننده و کثیرالارسال بود و درباره امیرالمومنین علیه السلام انحراف اعتقادی داشت - اعتباری نیست.

(نماز) پسندیده است؛ ما نیز تو را برای دنیای خود [خلافت] می‌پسندیم»<sup>۱</sup>.  
این استدلال به حسن بصری نیز نسبت داده شده است؛ چنان که از دلایل بکر به هم به شمار آمده است.<sup>۲</sup>

امامت ابوبکر در نماز جماعت در اوقات پایانی عمر شریف پیامبر ﷺ که آن حضرت در بستر بیماری بود، هم در مصادر تاریخی و حدیثی اهل سنت آمده است و هم در منابع شیعه. با این تفاوت که آنچه از طریق شیعه نقل شده بیانگر این است که عمل ابوبکر به دستور پیامبر ﷺ نبوده است؛ بلکه پیامبر ﷺ پیش‌تر ابوبکر و عمر را به همراهی با لشکری که به فرماندهی اسامه بن زید تشکیل شده بود، دستور داده بود تا به مرزهای کشور اسلامی با روم بروند. بر این اساس، وقتی پیامبر ﷺ به سبب شدت تب و بیماری برای اقامه نماز جماعت به مسجد رفت و فرمود بعضی از افراد عهده دار امامت نماز شوند، بر آن بود که ابوبکر و عمر در مدینه حضور ندارند؛ ولی ناگهان از دو همسر خود عایشه و حفصه شنید که هر یک می‌خواهد که پدر او امامت نماز را انجام دهد. پیامبر ﷺ از این مطلب نگران شد و با مشقت بسیار در حالی که فضل بن عباس و علی بن ابی طالب رضی الله عنهما زیر بغل‌های او را گرفته بودند، به مسجد رفت. در این حال ابوبکر در جایگاه امام جماعت در محراب ایستاده بود. پیامبر ﷺ به او اشاره کرد که از محراب بیرون رود و خود امامت نماز را بر عهده گرفت و تکبیر گفت و نماز را از آغاز تا پایان انجام داد؛ پس از آن به منزل بازگشت و ابوبکر و عمر را احضار کرد و به آنان فرمود: «چرا به سپاه اسامه نپیوسته اید و از فرمان من سرپیچی کرده اید؟» ابوبکر گفت: «من با سپاه اسامه بودم و آمده‌ام تا عهده را با شما تجدید کنم». و عمر نیز گفت: «من با سپاه اسامه نرفتم؛ زیرا دوست نداشتم حال شما را از دیگران بپرسم». پیامبر ﷺ سه بار به آنان فرمود:

→

نخواهد داشت. (سید علی میلانی، پیشین، ص ۱۹۸).

۱. میر سید شریف جرجانی، پیشین، ج ۸، ص ۳۶۵؛ سعد الدین تفتازانی، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۶.

۲. سید مرتضی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۸.

«أنفذوا جيش اسامة»؛ به سپاه اسامه پیونید و دستور مرا در این باره اجرا کنید. و از شدت بیماری و ناراحتی روحی از هوش رفت.<sup>۱</sup>

ولی مطابق روایات اهل سنت، پیامبر ﷺ آن گاه که احساس کرد از شدت بیماری نمی تواند برای اقامه نماز جماعت به مسجد برود، دستور داد ابوبکر امامت نماز جماعت را عهده دار شود. ابوبکر بر اساس دستور پیامبر ﷺ وارد محراب شد و نماز را آغاز کرد؛ ولی حال پیامبر ﷺ کمی بهبود یافت و با کمک فضل بن عباس و علی بن ابی طالب رضی الله عنهما به مسجد رفت. ابوبکر وقتی فهمید پیامبر وارد مسجد شد، خواست از محراب بیرون آید، لیکن پیامبر ﷺ اشاره کرد که در جای خود بماند، و فرمود او را در سمت چپ ابوبکر جای دهند. در این حال، پیامبر ﷺ امامت نماز را عهده دار شد و ابوبکر به او اقتدا نمود، و مردم به ابوبکر اقتدا کردند.<sup>۲</sup> در روایات اهل سنت، واقعه نماز ابوبکر به گونه ای دیگر نیز نقل شده است؛ ولی نقل مزبور مشهورترین آن ها است که در صحاح سته آمده است. ابوعبدالله بخاری این مسأله را در ابواب گوناگون «كتاب الصلوة» صحیح بخاری نقل کرده است.<sup>۳</sup>

از برخی روایات اهل سنت به دست می آید که ابوبکر پس از این بار، در مواقع دیگر نیز امامت نماز را به جای پیامبر انجام داد. آخرین نوبت، روزی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که ابوبکر برای امامت نماز در محراب ایستاده بود، پرده اطاق را کنار زد و از دیدن صفوف مسلمانان در مسجد شادمان شد. مسلمانان نیز از شادمانی پیامبر بسیار شاد شدند. ابوبکر این مطلب را احساس کرد و تصور نمود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مسجد شده است، تا نماز جماعت را امامت کند.

۱. محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، *الارشاد* (مصنفات الشیخ المفید، جلد ۱۱)، قم، المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق، ص ۱۸۲-۱۸۴؛ محمد باقر مجلسی، *بحار الانوار*، تهران، المكتبة الاسلامیه، ۱۳۹۳هـ ق، ج ۲۲، ص ۴۶۷-۴۶۸.

۲. منظور از اقتدای مردم به ابوبکر این است که او تکبیرهای نماز را برای رکوع، سجده و قیام می گفت تا مردم از نماز پیامبر آگاه شوند، زیرا صدای پیامبر را نمی شنیدند.

۳. ر.ک: ابوعبدالله بخاری، *صحیح بخاری*، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۳۱، ابواب: حدالمریض أن يشهد الجماعة، اهل العلم و الفضل أحق بالامامة؛ من قام الی جنب الامام لعله، انما جعل الامام لیؤتم به، من أسمع تکبیر الامام، ان الرجل یأتم بالامام و یأتم الناس بالأموم.

خواست از محراب بیرون بیاید؛ ولی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره کرد در جای خود بماند و نماز را امامت نماید؛ سپس پرده را فرو افکند.<sup>۱</sup>

### نقد استدلال

نماز ابوبکر، نه بر درستی خلافت او دلالت می‌کند و نه بیانگر فضیلتی برای اوست؛ بلکه بر نوعی نکوهش در حق او دلالت می‌کند؛ چرا که وی از فرمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره همراه شدن با سپاه اسامه سرپیچی کرده است؛ البته مطابق روایات اهل سنت، امامت نماز جماعت توسط وی به دستور و رضایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است. هر گاه امامت ابوبکر در نماز که یکی از برترین عبادات اسلامی است، مورد رضایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، امامت در امور دنیایی و سیاسی به طریق اولی مورد رضایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواهد بود؛ بنابراین، امامت ابوبکر در نماز به جای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌توان دلیل بر امامت او در مسایل اجتماعی و سیاسی دانست.

این استدلال ناتمام است؛ زیرا هیچ گونه استلزام عقلی یا شرعی میان امامت در نماز با امامت در مسایل کلی جامعه اسلامی وجود ندارد. آری؛ امامت در مسایل دینی و دنیایی جامعه اسلامی مستلزم امامت در نماز است؛ زیرا اقامه نمازهای جماعت و جمعه از شؤون حاکم اسلامی است. اگر امامت در نماز از سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دلیل بر امامت در امور دینی و دنیایی جامعه اسلامی باشد، این مطلب به ابوبکر اختصاص نداشته و عده‌ای از اصحاب را شامل می‌شود؛ زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دوران نبوت خود در مدینه در موارد و مناسبت‌های خاص تعدادی از اصحاب را به امامت جماعت به جای خود برگزید که برخی از آنان عبارتند از:

۱. ابولبابه بن عبدالمنذر در جریان جنگ بدر.<sup>۲</sup>

۲. ابن ام مکتوم در جریان حدیبیه و نیز در جنگ تبوک.<sup>۳</sup>

۱. همان، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲. احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، بیروت، دارالفکر، بی تا، ج ۱۲، ص ۲۱۴، باب الکنی، ش ۹۹۰.

۳. عبد الملک بن هشام، *سیره نبویه*، بیروت، دارالمعرفة، بی تا، ج ۲، ص ۲۶۳، ج ۴، ص ۱۴۲؛ ج ۳، ص ۷۳.

۳. ابورهم کلثوم بن حصین در غزوه حنین.<sup>۱</sup>

۴. ابوذر غفاری در سال حنین.<sup>۲</sup>

بدیهی است حالت بیماری یا در آستانه وفات بودن از نظر عقل و شرع، امتیازی به شمار نمی‌رود، تا گفته شود استخلاف ابوبکر در نماز چون در حالت بیماری پیامبر ﷺ و در آخرین اوقات زندگانی پیامبر بوده است، حکم آن را از موارد مشابه جدا کرده و برخلاف آن موارد بر امامت او در مسایل دینی و دنیایی جامعه اسلامی دلالت می‌کند. علاوه بر این، اگر در شرایط بیماری و در آخرین اوقات زندگانی پیامبر ﷺ خصوصیتی باشد که بر امامت دلالت کند، این ویژگی درباره اسامه بن زید نمایان‌تر است؛ زیرا پیامبر ﷺ او را فرمانده سپاهی عظیم قرار داد که مهاجران و انصار و حتی ابوبکر هم در شمار آنان بود، فرماندهی او، هم شامل رهبری نظامی بود و هم امامت در نماز. بر این اساس، امامت اسامه بر امامت ابوبکر مقدم خواهد بود.<sup>۳</sup> ممکن است گفته شود در امامت جماعت ابوبکر خصوصیتی وجود دارد که در موارد مشابه آن وجود نداشت و آن، عبارت است از اقتدای پیامبر ﷺ به او در نماز. به عبارت دیگر، ابوبکر نه تنها امام جماعت صحابه بود، در یک مورد امام جماعت پیامبر ﷺ نیز شد.

پاسخ این است که برخی از علمای اهل سنت با استناد به برخی احادیث چنین فرضیه‌ای را مطرح کرده‌اند؛ ولی محققان آنان آن را مردود دانسته‌اند؛ چرا که پیامبر ﷺ امام مسلمانان در همه امور بود و محال است کسی نسبت به پیامبر ﷺ در موضع امامت قرار گیرد؛ به ویژه آن که در مذاهب چهارگانه اهل سنت برای کسی که حق تقدم در نماز دارد ویژگی‌هایی ذکر شده است<sup>۴</sup> که بدون شک همه آنها در

۱. ابن حجر عسقلانی، پیشین، ج ۸، ص ۴۴۳؛ عبدالملک بن هشام، پیشین، ج ۴، ص ۴۲.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۹۰، ش ۴۰۱. برای آگاهی از موارد دیگر، ر.ک: «محمد بن جریر طبری امامی، المسترشد، قم، موسسه الثقافه الاسلامیه، بی تا، ص ۱۲۹-۱۳۱.

۳. سید مرتضی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۱.

۴. ر.ک: عبد الرحمن الجزری، الفقه علی المذاهب الأربعة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۴۲۸-۴۲۹.

پیامبر ﷺ تحقق داشت و امامت او بر امامت ابوبکر مقدم و برتر بود. برتر بودن امام جماعت به معنای کامل تر بودن نماز جماعت و افزایش ثواب آن است. آیا می توان تصور کرد که پیامبر ﷺ فعل برتر را ترک کرده باشد؟

علاوه بر این، در احادیث، تصریح شده است که پس از ورود پیامبر ﷺ به مسجد، آن حضرت امام جماعت گردید و ابوبکر که در جانب راست آن بزرگوار ایستاده بود، به وی اقتدا کرد.<sup>۱</sup>

برخی نیز برای جمع میان دو دسته روایات گفته اند این روایات ناظر به دو واقعه است؛ زیرا پیامبر ﷺ در روزهای پایانی عمر خویش که بیمار بود، در یک نوبت که وارد مسجد شد، به امامت جماعت ایستاد و ابوبکر که امام بود، در جایگاه مأموم قرار گرفت، و در نوبت دیگر، پیامبر به او اقتدا کرد.<sup>۲</sup>

ولی همان گونه که امام شافعی تصریح کرده است، این واقعه یک بار بیشتر رخ نداده و در آن مورد نیز پیامبر ﷺ امام جماعت بود و ابوبکر به آن حضرت اقتدا کرد.<sup>۳</sup> ابن حزم در رد استدلال بر امامت ابوبکر در امور دینی و دنیایی جامعه اسلامی، به امامت او در نماز به جای پیامبر ﷺ گفته است:

قیاس امامت در باب خلافت به امامت در نماز، به طور یقین باطل است؛ زیرا چنین نیست که هر کس شایستگی امامت در نماز را داشته باشد، شایسته امامت در باب خلافت باشد؛ چون کسی که قرائتش برتر باشد، شایستگی امامت در نماز را دارد؛ خواه عربی باشد یا عجمی؛ در حالی که امامت در باب خلافت، به قریش اختصاص دارد.<sup>۴</sup>

۱. ابوعبدالله بخاری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۳۱. فجعل ابوبکر یصلی وهو یأتم بصلاة النبی ﷺ. فکان ابوبکر یصلی قائما و کان رسول الله ﷺ یصلی قاعدا یقتدی ابوبکر بصلاة رسول الله ﷺ.  
 ۲. عبدالله محمود محمد عمر، عمدة القاری، (شرح صحیح بخاری)، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۱۲۰.  
 ۳. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، بیروت، دارالمعرفة، ج ۲، ص ۱۳۸: (صرح الشافعی بانه ﷺ لم یصل بالناس فی مرض موته فی المسجد الا مرة واحدة، و هی هذه التي صلی فیها قاعدا و کان ابوبکر فیها اولاً اماماً ثم صار مأموماً یسمع الناس التکبیر).  
 ۴. ابن حزم اندلسی، پیشین، ج ۳، ص ۲۷.



در پایان، یادآور می‌شویم ما اینجا به نقد دلالتی روایات اهل سنت درباره استخلاف ابوبکر درباره نماز پرداختیم و وارد نقد سندی آن‌ها نشدیم؛ زیرا این روایات در صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده است و بیشتر آنان، کلیه احادیث این دو کتاب را صحیح می‌دانند؛ از این رو نقد سندی در این باره فایده بخش نخواهد بود. با این حال، باب نقد علمی در هر مسأله یا موضوع، همواره گشوده است و می‌توان در این باره نیز با رعایت معیارهای نقد در علم رجال و حدیث، به نقد سندی روایات مزبور پرداخت؛ چنان که برخی محققان به این مسأله پرداخته‌اند.<sup>۱</sup>

### ۵. دوران سی ساله خلافت

در برخی کتب حدیث اهل سنت، از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: «دوران خلافت پس از من، سی سال خواهد بود و پس از آن، دوران پادشاهی فرا می‌رسد. این مضمون به دو گونه نقل شده است:

۱. الخلافة فی امتی ثلاثون سنة، ثم ملک بعد ذلک.<sup>۲</sup>

۲. خلافة النبوة ثلاثون سنة ثم یؤتی الله الملك من یشاء.<sup>۳</sup>

بگریه و برخی علمای اهل سنت، این حدیث را دلیل بر خلافت ابوبکر و دو خلیفه پس از وی دانسته و آن را نص معارض با نصوص شیعه مبنی بر امامت بلافصل علی علیه السلام به شمار آورده‌اند.<sup>۴</sup>

وجه استدلال این است که دوران خلافت پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا شهادت حضرت علی علیه السلام سی سال است؛ بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت در این دوران را تأیید کرده است؛ در نتیجه خلافت آنان مشروعیت دارد. بر این اساس، ابوبکر نخستین خلیفه پیامبر و علی علیه السلام چهارمین خلیفه خواهد بود و این، با دیدگاه اهل سنت

۱. ر.ک: سید علی حسینی میلانی، رساله فی صلاة ابي بکر، این رساله در کتاب الامامة فی أهم الكتب الکلامیه، ص ۲۸۲-۳۵۶ منتشر شده است.

۲. محمد بن عیسی، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۱، باب ما جاء فی الخلافة، حدیث ۲۲۶.

۳. سنن ابی داود، ص ۷۳۲، حدیث ۴۶۴۶ و ۴۶۴۷؛ تحقیق محمد عبدالعزیز الخالدی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۲ ق.

۴. عبدالجبار همدانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۹؛ میر سید شریف جرجانی، پیشین، ج ۸، ص ۳۶۵؛ سعد الدین تفتازانی، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۶.

مطابقت دارد، نه با دیدگاه شیعه.

### نقد

این حدیث، اولاً خبر واحد است و ثانیاً فقط از طریق اهل سنت روایت شده است و ثالثاً سعید بن جهمان که دو حدیث مزبور را از سفینه خدمتگزار پیامبر ﷺ نقل کرده است، توسط برخی از رجال شناسان اهل سنت قدح شده و حدیث او مورد اعتماد آنان قرار نگرفته است.<sup>۱</sup> مضمون این حدیث را احمد بن حنبل نیز روایت کرده است.<sup>۲</sup> در سند وی علی بن زید است که وی نیز مورد قدح واقع شده است.<sup>۳</sup> شاید به دلیل همین ملاحظات بوده که بخاری و مسلم این حدیث را روایت نکرده، و به جای آن، حدیث اثنا عشر خلیفه (خلفای دوازده گانه) را روایت کرده اند.

### ۶. روایاتی دیگر

عبدالجبار معتزلی روایات دیگری را نیز به عنوان نصوص معارض با نصوص امامت علی علیه السلام نقل کرده است که عبارتند از:

الف: از انس روایت شده که پیامبر ﷺ ابوبکر را به بهشت و به خلافت پس از خود بشارت داده است؛ چنان که عمر را به بهشت و به خلافت پس از ابوبکر بشارت داده است.

ب: از جبیر بن مطعم روایت شده است که زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و درباره مسائلی با آن حضرت گفت و گو کرد. پیامبر ﷺ به او دستور داد تا بار دیگر نزد او آید. زن گفت: «ای رسول خدا! اگر باز گشتم و تو را نیافتم، به چه کسی رجوع کنم؟» پیامبر ﷺ فرمود: «اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر برو.»

۱. قال ابو حاتم یکتب حدیثه ولایحتج به. و قال البخاری فی حدیثه عجائب، یروی یحیی بن سعید انه سئل عنه فلم یرضه، فقال: «باطل و غضب» و قال الساجی: «لا یتابع علی حدیثه»، ابن حجر عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۸، ش ۲۳۵۳.

۲. احمد بن حنبل، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۳۳-۲۳۴، ح ۲۰۳۸۳.

۳. ابن حجر عسقلانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۶-۶۸۷، ش ۴۸۷۸.

ج: از ابومالک اشجعی و او از ابوعلی خبیر بود و هر سال نزد پیامبر ﷺ می آمد و آن حضرت صد بار شتر خرما به او عطا می کرد، نقل کرده که گفت: یک بار به پیامبر گفتم: «می ترسم که پس از تو این عطایا به من اعطا نشود». پیامبر ﷺ فرمود: «به تو اعطا خواهد شد». به علی علیه السلام برخورد کردم و مطلب را به او گفتم. علی علیه السلام به من گفت: «نزد پیامبر بازگرد و پرس چه کسی عطایا را به تو خواهد داد؟» من نزد پیامبر باز گشتم و از او پرسیدم: «پس از شما چه کسی این عطایا را به من می دهد؟» پیامبر ﷺ فرمود: «ابوبکر».

د: از شعبی روایت شده است که بنی مصطلق، مردی را نزد پیامبر ﷺ فرستادند تا بپرسد که صدقات خود را پس از آن حضرت به چه کسی بدهند. وی نزد پیامبر ﷺ رفت و سؤال را مطرح کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «صدقات را پس از من، به ابوبکر و پس از او به عمر بدهید».<sup>۱</sup>

#### نقد

این روایات در کتاب های روایی معتبر اهل سنت نقل نشده است، و مرسله هایی بیش نیست و در چنین مسأله مهمی قابل استناد نمی باشد. شاید به همین دلیل بوده که در شرح مواقف و شرح مقاصد نه در باب دلایل خلافت خلفا و نه در باب فضایل آنان، این روایات نقل نشده اند.

۲. انحراف فکری انس بن مالک درباره امیرالمؤمنین علیه السلام معروف است. در کوفه هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام از حاضران خواست هر کس جریان غدیر خم را شاهد بوده و جمله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» را شنیده است، شهادت بدهد، جمعی از حاضران شهادت دادند؛ ولی انس از شهادت دادن خودداری کرد. امام علیه السلام به او فرمود: «تو در آن واقعه حاضر بودی؛ پس چرا شهادت نمی دهی؟» وی گفت: «پیر شده ام و فراموش کرده ام». امام علیه السلام به او فرمود: «اگر دروغ می گویی، خداوند تو را

۱. عبدالجبار همدانی، پیشین، الامامة، ج ۱، ص ۱۸۹.

به بیماری برص (کچلی) گرفتار کند» و نفرین امام، در حق او مستجاب شد.<sup>۱</sup> روشن است که روایت چنین فردی در مسأله‌ای که با امامت علی علیه السلام معارضه دارد اعتبار ندارد.

۳. در خبر جیبر بن مطعم، اشاره‌ای نشده است که مقصود آن زن از نیافتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وفات آن حضرت بوده است. احتمال دارد مقصود، نیافتن آن حضرت در آن مکان و در حال حیات باشد؛ بنابراین، مدلول روایت، مجمل است و قابل احتجاج نمی‌باشد.

۴. از دو خبر دیگر به دست نمی‌آید کسی که پس از پیامبر عطایا را به ابوعریض می‌دهد یا بنی مصطلق صدقات را به او می‌دهند، خلیفه شرعی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است یا نه. تنها معنایی که از این دو خبر به دست می‌آید، این است که ابوبکر عهده دار مقام خلافت خواهد بود و به مقتضای آن مقام، صدقات به او داده خواهد شد، و عطایایی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان رهبر جامعه اسلامی به افراد می‌داده است، ابوبکر به آنان خواهد داد. این خبر - بر فرض صحت - از اخبار غیبی پیامبر است؛ مانند اخبار او به عایشه که با امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد جنگید و سگ‌های حوآب به وی پارس خواهند کرد.<sup>۲</sup> و مانند اخبار او از خوارج و جنگ کردن آنان با علی علیه السلام و نظایر آن که در کتاب‌های حدیث و تاریخ نقل شده است.<sup>۴</sup>

## ۷. گواهی اصحاب

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عموماً و علی علیه السلام خصوصاً ابوبکر را خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شناختند و او را با عبارت «یا خلیفة رسول الله» مورد خطاب قرار می‌دادند. از سوی دیگر

۱. عبدالحسین امینی، *الغدیر*، قم، مرکز الغدیر للدراسات، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۶۶-۱۹۴.

۲. محمد بن جریر، پیشین، ج ۳، ص ۴۸۵.

۳. عمادالدین ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۲۹۷ و ۳۰۳؛ عبدالحمید بن هبة الله (ابن ابی الحدید)، *شرح نهج البلاغة*، دارالسیاق للعلوم، بیروت، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۶۷.

۴. میر سید شریف جرجانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۴-۱۰۵.

خداوند، راست گویی آنان را تصدیق کرده و فرموده است: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾<sup>۱</sup> [اموالی که از بنی نضیر به دست آمد] به مهاجران فقیر اختصاص دارد. کسانی که از سرزمین و اموالشان بیرون رانده شدند و در این راه، طالب فضل و رضایت خداوند بوده و خدا و پیامبرش را یاری می دهند و آنان راستگویانند. برخی گواهی صحابه را تنها دلیل حقانیت خلافت ابوبکر<sup>۲</sup> و برخی دیگر آن را دلیل بر منصوص بودن خلافت وی دانسته اند، به این بیان که خلیفه پیامبر ﷺ آن گاه بر کسی صدق می کند که پیامبر او را جانشین خود ساخته باشد، نه این که صرفاً با رأی صحابه به جای او قرار گرفته باشد.<sup>۳</sup>

#### نقد

استدلال به اطلاق عنوان خلیفه پیامبر ﷺ به ابوبکر توسط صحابه بر حقانیت خلافت او، در گرو آن است که صحابه را از هر گونه خطا مصون بدانیم؛ یعنی به عصمت آنان قایل باشیم. در این جا حتی عدالت صحابه نیز کارساز نیست؛ زیرا عدالت، انسان را از خطای عمدی باز می دارد، نه از خطای سهوی؛ درحالی که کسی به عصمت صحابه معتقد نیست، مگر آن که به اجماع باز گردد و گفته شود همه صحابه که علی علیه السلام بین آنان بود، ابوبکر را با عنوان خلیفه پیامبر می شناختند؛ ولی استناد به اجماع، آن گاه کارساز خواهد بود که اطلاق عنوان خلیفه رسول خدا بر ابوبکر توسط علی علیه السلام بیانگر اعتقاد حقیقی او باشد، نه از باب کار بردن عنوانی که بین مردم رواج دارد و فرد مورد خطاب خود را با آن عنوان می شناسد؛ چنان که امامان اهل بیت علیهم السلام گاهی بر زمامداران اموی یا عباسی هم عنوان خلیفه یا خلیفه پیامبر را اطلاق می کردند و هرگز مقصود آنان تأیید خلافت آنان نبود.

۱. حشر (۵۹): ۸.

۲. میر سید شریف، ج ۸، ص ۳۶۴.

۳. ابن حزم اندلسی، پیشین، ج ۳، ص ۲۶.

آیه کریمه نیز مهاجران را در کارهایی که کرده بودند و آرمان‌هایی که داشتند، تصدیق و تأیید کرده است، و هرگز مقصود تأیید و تصدیق آن‌ها در همه کارها و گفته‌هایشان نیست؛ زیرا تصدیق فرد یا افرادی از جانب خداوند به صورت مطلق، مستلزم عصمت آن فرد یا افراد است و هیچ‌کس درباره صحابه چنین اعتقادی ندارد. استدلال به اطلاق عنوان خلیفه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توسط صحابه بر ابوبکر بر این که خلافت او مستند به نص بوده است - چنان که ابن حزم گفته - بی پایه‌تر از استدلال پیشین است؛ زیرا می‌توان گفت مبنای صحابه در این اطلاق این بوده است که آنان بیعت را راه شرعی تعیین خلیفه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌دانستند و به منحصر بودن تعیین امام از طریق نص، قایل نبودند.